

<https://pecritique.com/>

آزادی، خود آیینی و وابستگی (متقابل)
گفت و گوی فمینیسم و جمهوری خواهی
درباره‌ی دموکراسی

نقد اقتصاد سیاسی
مردادماه ۱۴۰۲

آیلین تورس سانتانا



ترجمه‌ی پریا پلاسعیدی و مهسا اسداله‌نژاد



چکیده

این مقاله از قطع ارتباط تحلیلی میان مکتب‌های فکری فمینیستی و جمهوری خواهانه آغاز می‌کند و به بررسی ظرفیت تعامل آکادمیک و سیاسی میان آن‌ها می‌پردازد. این متن به برخی از تلاقی‌های فمینیسم و جمهوری خواهی در چند دهه‌ی گذشته روی می‌آورد و توجه را به علاقه‌ی روبه‌رشدی جلب می‌کند که در سال‌های اخیر به این دادوستد ایجاد شده است. به‌علاوه، این مقاله فضاهایی را پیش می‌کشد که مکالمه‌ی بالقوه میان فمینیسم و جمهوری خواهی می‌تواند در آن‌ها صورت پذیرد: بررسی رابطه‌ی میان سلب مالکیت مادی، وابستگی و آزادی در سرتاسر عرصه‌ی عمومی، خصوصی و سپهر خانگی، و دلالت‌های گسترش معنای خودآیینی تا جایی که خودآیینی تنانه را شامل شود. این مقاله با اشاره‌ای مختصر به مشارکت سیاسی به‌مثابه فضیلتی فمینیستی و جمهوری خواهانه به پایان می‌رسد و در نهایت، بر ضرورت احیای جمهوری خواهی از منظر فمینیستی تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی: خودآیینی، فمینیسم، آزادی، وابستگی متقابل، جمهوری خواهی.

فمینیسم و احیای جمهوری خواهی

بیش از ۲۵۰۰ سال از عمر جمهوری خواهی می‌گذرد، اما این مفهوم در مذاکرات عمومی سده‌ی نوزدهم مفهومی بود مبهم و بلا تکلیف که تحت‌الشعاع^[۱] دیگر سنت‌های فلسفی و سیاسی (لیبرال، محافظه‌کار و غیره) قرار داشت. پس از نیمه‌ی سده‌ی بیستم بود که جمهوری خواهی، [البته] عمدتاً در فضای آکادمی، به‌نوعی احیا شد؛ روندی که از مکتب کمبریج (از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی به بعد) آغاز شد.^[۲] انتشار کتاب *جمهوری خواهی: نظریه‌ای در باب آزادی و حکومت*^۱ اثر فیلیپ پتیت^۲ در سال ۱۹۹۷ میلادی، برنامه‌ی فشرده‌ی تحقیقاتی امروز در باب جمهوری خواهی را محکم و منسجم کرد؛ برنامه‌ای که بحث‌های فکری جاری در آمریکای لاتین را نیز شامل می‌شود و

1. Republicanism: A Theory of Freedom and Government

2. Philip Pettit

پیشنهادهایی برای کسب دستاوردهای سیاسی^۳ به همراه دارد (گوانچ^۳، ۲۰۱۷). با این حال، میخ جمهوری‌خواهی بر فرم دولت‌های مدرن کوبیده شده است. برای مثال، دستورکار جمهوری‌خواهی و تلافی‌های صریح یا ضمنی آن با مبارزات توده‌ی مردم^۴ برای احقاق حقوق‌شان، مسئول تداوم کارکرد اجتماعی مالکیت است که در قوانین اساسی اغلب کشورها تنظیم شده و عهده‌دار دفاع از حاکمیت مردم است در برابر حکام‌شان.

جمهوری‌خواهی به شیوه‌های گوناگون نهادی و سیاسی، اعم از الیگارشیک و دموکراتیک، به اجرا درآمده است. سوبیه‌ی دموکراتیک آن موجد نقد سرمایه‌داری و تعهد به آزادی و برابری متقابل است. جمهوری‌خواهی دموکراتیک در برابر امتیازهای انحصاری اقتصادی و سیاسی می‌ایستد و درباره‌ی امکان‌های دموکراسی‌ای از حیث نهادی تثبیت‌شده و «شهروندمدارشدن»^۵ سیاست بحث می‌کند. جمهوری‌خواهی دموکراتیک متعهد است به کنترل دموکراتیک بازارها، گسترش عرصه‌ی عمومی و تضمین «حق وجودداشتن»^۶. جمهوری‌خواهی دموکراتیک گرچه رابطه‌ای سازنده میان مالکیت^۷ و آزادی را به رسمیت می‌شناسد، این ایده‌ی الیگارشیک را به چالش می‌کشد که برای داشتن صدای سیاسی ابتدا باید به استقلال اقتصادی رسید. چنین برنامه‌ای برای دموکراتیزاسیون^۸ هم‌چنین مؤید این نکته است که قوانین غل‌وزنجیر نیستند و به‌گونه‌ای جمعی ساخته می‌شوند؛ قوانین شرط امکان‌پذیری حق‌ها به شمار می‌روند و وظایف سیاسی حکمرانان در قبال مردم را تضمین می‌کنند.

نظریه‌پردازی و سیاست فمینیستی هم‌زمان با احیای جمهوری‌خواهی مورد توجه قرار گرفت. فمینیست‌های مارکسیست نقش دستمزد در سازمان اجتماعی را به پرسش گرفتند. روشنفکران و مبارزان فمینیست در این چارچوب درباره‌ی مفهوم کار، رابطه‌ی میان سرمایه‌داری و مردسالاری، تولید و بازتولید، امر عمومی و امر خصوصی تأمل کردند. فمینیست‌های سیاه و فمینیست‌های هم‌جنس‌گرا از شرایط متمایز و

3. Guanche

4. plebeian struggles

5. citizenisation

6. right to exist

7. property

8. democratisation

مخاطره‌آمیزتر زنان فقیر شده^۹ و تحت تبعیض نژادی^{۱۰} پرده برداشتند و پیچیدگی‌های بیشتری به مبارزه برای دموکراسی اضافه کردند. آن‌ها نشان دادند که چگونه زنان سیاه‌پوست در بازار کار مشارکت دارند و در خانه نشسته‌اند اما از استثمار حاکم بر درون و بیرون فضاهای خانگی رها نشده‌اند. به‌طور کلی، کردار فمینیستی به سیاسی ساختن تمامی عرصه‌های زندگی پرداخت و نقد رادیکال به نظم اشیا را چند گام به پیش برد؛ فمینیسم از این طریق در بحث‌هایی درباره‌ی برابری، آزادی، سلطه و استثمار مشارکت داشت و طرح‌هایی را پیش کشید. باین‌همه، هیچ گفت‌وگوی روان و انعطاف‌پذیری میان فمینیسم و احیای جمهوری‌خواهی شکل نگرفت.

این مقاله از همین قطع اتصال تحلیلی آغاز می‌کند و امکان‌ها و بالقوگی‌های مکالمه‌ای آکادمیک و سیاسی میان جمهوری‌خواهی و فمینیسم را برای اندیشیدن به جهان معاصر مورد بررسی قرار می‌دهد. در آغاز، من ابتدا به‌طور خلاصه به برخی از جنبه‌های اندیشه‌ی جمهوری‌خواهی (به‌ویژه از منظر تاریخ و فلسفه) درباره‌ی «مسئله‌ی زن» می‌پردازم و به برخی از مسائل مرسوم برای بحث درباره‌ی تفاوت‌ها و نابرابری‌های جنسیتی اشاره می‌کنم. همچنین، به تبادل نظرهای جدیدی اشاره می‌کنم که حاکی از علاقه‌ای تجدیدشده به گفت‌وگو میان فمینیسم و جمهوری‌خواهی‌ست. سپس عرصه‌هایی را واکاوی می‌کنم که سیاست فمینیستی عملاً فراخوان‌های جمهوری‌خواهانه برای آزادی و علیه سلب مالکیت را به جریان انداخته است. به موازات این بحث، بر این نکته تأکید می‌کنم که بحث‌های فمینیستی مربوط به مراقبت و وابستگی متقابل می‌تواند تأکید جمهوری‌خواهی بر خودآیینی را خدشه‌دار کند.

جمهوری‌خواهی، «مسئله‌ی زن» و تحلیل فمینیستی

بخشی از سنت جمهوری‌خواهی معاصر تفاوت‌ها (تفاوت‌های نژادی، جنسیتی، مذهبی و غیره) را به رسمیت شناخته، اما این پذیرش تأثیر چندانی در دست‌ورکارش به همراه نداشته است (تورس، ۲۰۱۷). به‌علاوه، از منظر فمینیست‌ها، جمهوری‌خواهی

9. impoverished

10. racialised

پاسخی درخور یا تحلیلی قدرتمند درباره‌ی نابرابری‌های ناشی از الگوهای متفاوت هرچند همگرای طبقاتی ارائه نکرده است. با این‌همه، این گفت‌وگوها در دهه‌های اخیر آغاز شده است؛ گرچه بدون مخاطب چندانی.

تحلیل جمهوری‌خواهی از مکان و مبارزات زنان در طول تاریخ بسط پیدا کرده است. گروه‌های سازمان‌یافته‌ی زنان در دوران انقلاب جمهوری فرانسه که مصرانه به دنبال احقاق «حقوق زنان و شهروندان» بودند (پیسارلو^{۱۱}، ۲۰۱۲) و زنانی که به مجامع دموکراسی اشتراکی رأی دادند (گوتیه^{۱۲}، ۲۰۱۴) از جمله نمونه‌هایی‌اند که بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند. تأثیرگذاری زنان نخبه و سرآمد در عرصه‌ی عمومی رژیم کهن فرانسه^{۱۳} نیز بررسی شده است؛ این‌که زنان شهری طبقات عامه چگونه در زندگی سیاسی مشارکت می‌کردند و چه تغییراتی با محروم کردن آن‌ها از عرصه‌ی عمومی بورژوازی رخ داد (لندس^{۱۴}، ۱۹۸۸). حضور زنان در مجامع، کنوانسیون‌ها و باشگاه‌ها و نقش تعیین‌کننده‌ی آن‌ها در زمان انقلاب ایفا کردند نیز مطالعه شده است (شوسترمن^{۱۵}، ۲۰۱۵). به همین ترتیب، نقش کنش‌گرانه‌ی زنان در میان عموم مردم و به‌طور کلی در امور سیاسی نیز بررسی شده است (مک‌فی^{۱۶}، ۲۰۱۳). با این‌همه، ما می‌دانیم که در دوران حکومت ژاکوبین‌ها در طول انقلاب فرانسه این عقاید نماینده‌ی ژاکوبینی به نام آمار^{۱۷} بود که دست بالا را پیدا کرد: [او] توانست همه‌ی باشگاه‌های زنان را در اکتبر ۱۹۷۳ میلادی تعطیل کند؛ درست در همان زمان که مجله‌ی دولتی رستگاری عموم مردم^{۱۸} زنان را از مشارکت در عرصه‌ی عمومی بازمی‌داشت (مارتینز-کاو^{۱۹}، ۲۰۲۰).

دغدغه‌های روسو مبنی بر اینکه «تاهنجاری^{۲۰}» زنان و زن‌صفتی^{۲۱} عرف و عادات جامعه، سیاست‌ورزی فضیلت‌مندانه‌ی مردم را آلوده می‌کند و منجر به فساد و تباهی

11. Pisarello

12. Gauthier

13. French Old Regime

14. Landes

15. Shusterman

16. McPhee

17. Jean-Pierre-André Amar

18. La Feuille du salut public

19. Martínez-Cava

20. disorder

21. effeminacy

آن‌ها می‌شود نیز مورد مطالعه قرار گرفته است (پیتمن^{۲۲}، ۱۹۸۰). از دیدگاه جمهوری‌خواهان، زنان به اندازه‌ی مردان از توانایی انجام وظایف مدنی بهره‌مند نبودند؛ بنابراین جای آن‌ها در خانه بود: آنجا که «قانون عشق» حاکم بود و آزادی مدنی‌شان اخته می‌شد (دارات^{۲۳}، ۲۰۱۹). از سوی دیگر، در جریان انقلاب [فرانسه] قوانین مربوط به خشونت خانگی و طلاق در کنوانسیون [ملی فرانسه] به تصویب رسید و توانایی زنان برای مدیریت مستقل اموال‌شان به بحث گذاشته شد.

برخی از تحلیل‌ها و اندیشه‌ها در باب جمهوری‌خواهی، شکاف‌های جنسیتی را مورد توجه قرار داده‌اند.^[۴] آن‌ها شرایط خاص استثمار و سلطه بر زنان و بدن‌های زنانه‌شده^{۲۴} و تحت تبعیض نژادی و گروه‌های جمعیتی‌ای را در نظر گرفتند که با توجه به مهاجربودن، سن و ملیت‌شان در موقعیت ویژه‌ای بودند.

فمینیست‌های آکادمیک در دهه‌های اخیر از نظرگاه‌های گوناگون درباره‌ی جمهوری‌خواهی مذاقه کرده‌اند. برای مثال، آیریس ماریون یانگ^{۲۵} (۱۹۹۶) نقد تندی به جهان‌شمول‌گرایی مقوله‌ی شهروندی^{۲۶} نزد جمهوری‌خواهان وارد کرده است؛ [ایده‌ای] که [به زعم او] قائل به تعمیم شأن شهروندی کامل^{۲۷} به همه‌ی مردم نیست. او معتقد است که شهروندی جمهوری‌خواهانه توجیه‌گر حذف صریح و/یا ضمنی گروه‌هایی است که با ایدئال جهان‌شمول^{۲۸} سازگار نیستند یا تصور می‌شود که دغدغه‌های سیاسی مربوط به «خیر عمومی»^{۲۹} را متفرق، یا شکافی میان آن‌ها ایجاد می‌کنند. از این منظر، آن ایده‌ی برادری^{۳۰} که در مرکز مبارزه برای شهروندی جهان‌شمول قرار دارد زنان را حذف می‌کند و این در حالی است که امتیازات مردان تثبیت می‌شود. بنابراین هیچ پیوند ممکن یا مطلوبی میان جمهوری‌خواهی و فمینیسم وجود ندارد. ژنویه فرِس^{۳۱} توضیح می‌دهد که چگونه ایدئال دموکراتیک نه بر امری

22. Pateman

23. Darat

24. feminised

25. Iris Marion Young

26. citizen universalism

27. full citizenship

28. universal

29. common good

30. fraternity

31. G Geneviève Fraisse

خاص و متمایز، که بر امری جهان‌شمول و ختئی دلالت دارد و [از این طریق] زنان را حذف می‌کند. در واقع، او بن‌انگاره‌های جمهوری‌خواهی را دلیل اصلی شکاف در شهروندی مورد نظرشان می‌داند (فرس ۱۹۹۹) نقل‌شده از لوکاجینی ۳۲ (۲۰۲۰).

گفت‌وگوی جمهوری‌خواهی و فمینیسم در این‌جا نیز توافقی برانگیخته نمی‌کند.

در نسبت با پیوندهای نافرجام ذکرشده، رویکردهای دیگری که امکان و نیاز به مکالمه میان جمهوری‌خواهی و فمینیسم را تأیید می‌کنند، به مقاله‌ی حاضر مرتبط‌ترند. در اینجا به دو متن مهم می‌توان اشاره کرد: فمینیسم و جمهوری‌خواهی: آیا این اتحاد خوشایند است؟ نوشته‌ی آن فیلیپس ۳۳ (۲۰۰۰)، و امر عمومی و امر خصوصی: جمهوری‌خواهی و فمینیسم آکادمیک نوشته‌ی ماریا جولیا برتومئو ۳۴ و آنتونی دومنک ۳۵ (۲۰۰۷).

از دیدگاه فیلیپس، چارچوب جمهوری‌خواهی می‌تواند تعهد فمینیسم را به دموکراسی مشارکتی مستحکم کند، بحث درباره‌ی نمایندگی سیاسی زنان را در مقام موضوع منفعت جمعی گسترش دهد و مانع سوگیری منحصراً مبتنی بر هویت در سیاست فمینیستی شود و مسئله‌ی بازتوزیع را در نظر بگیرد. برتومئو و دومنک نیز هر یک به نوبه‌ی خود به هم‌گرایی دغدغه‌های جمهوری‌خواهی و فمینیستی درباره‌ی خانواده به‌مثابه یک نهاد سیاسی و جای خالی این تأمل در جمهوری‌خواهی معاصر پرداخته‌اند و بر ضرورت توصیف تاریخی و نهادی مناسب از اینکه امر «عمومی» چیست و امر «خصوصی» کدام است، تأکید کرده‌اند.

با توسعه‌ی سیاست فمینیستی از یک سو و سیاست جمهوری‌خواهی از سوی دیگر، تحلیل‌های مختلف منتج به شیوه‌ای نظام‌مندتر برای اندیشیدن به پیوند میان فمینیسم و جمهوری‌خواهی شده است. در طول سال گذشته سه متن دانشگاهی (کاستیلو ۳۶ (۲۰۲۱)، لوکاجینی ۲۰۲۰)، تورس (۲۰۲۱b) و چندین متن در شرف انتشار دیگر

32. Lucaccini

33. Anne Phillips

34. María Julia Ber tomeu

35. Antoni Domènech

36. Castillo

پرسشی مشابه را مطرح کرده‌اند: آیا سیاست فمینیستی و سیاست جمهوری خواهی می‌توانند محتوا و دستورکاری مشترک را با یکدیگر جمع کنند؟

تأمل بر این پرسش دست کم سه بحث محوری را پیش روی جمهوری خواهی و فمینیسم می‌گذارد: رابطه‌ی میان سلب مالکیت مادی و آزادی، تقسیم‌بندی موهوم میان امر عمومی و امر خصوصی و متعاقباً خصوصی‌سازی عرصه‌ی خانگی، و مسئله‌ی خودآیینی و سیاست فمینیستی درباره‌ی خودآیینی بدن. من پیشنهاد مکالمه میان جمهوری خواهی و فمینیسم را از همین جا مطرح می‌کنم و در این راستا به آمارها و فرایندهای جاری در آمریکای لاتین اشاره می‌کنم که می‌تواند با آمارها و فرایندهای جاری در دیگر نقاط جهان ارتباط داشته باشند.

خودآیینی اقتصادی نسبت به نظم جنسی-جنسیتی خنثی نیست یا مسئله‌ی آزادی سیاسی

رابطه‌ی میان آزادی و مالکیت یکی از بحث‌های محوری سنت جمهوری خواهی است. لیبرال‌ها، از طیف‌های گوناگون، بر این باورند که فردی که از او سلب مالکیت شده، چنانچه توسط قانون به رسمیت شناخته شود، می‌تواند آزاد باشد (زیرا آزادی و مالکیت به لحاظ سیاسی با یکدیگر ارتباطی ندارند). اما در مقابل، در چارچوب جمهوری خواهی فرد هنگامی آزاد است که برای حفظ موجودیت خود وابسته به دیگران نباشد؛ چراکه نیازهای مادی اولیه را برای تضمین موجودیت خود در اختیار دارد (برتومو و دومنک، ۲۰۰۵). [در این دیدگاه، اجازه گرفتن برای زندگی مساوی است با زندگی در بردگی.

در چارچوب جمهوری خواهی، فرد نه فقط در جایگاه حقوقی/قانونی بردگی بلکه در هر وضعیت وابسته‌محوری که در آن «صاحب» جریان زندگی خود نباشد محروم از آزادی تلقی می‌شود (مارتینز_کوا، ۲۰۲۰: ۴۱). ارباب می‌تواند «خوب» باشد؛ درست همان‌طور که کارفرما یا همسری که کنترل تمام دارایی‌های خانواده را در اختیار خود دارد می‌تواند خوب باشد. اما پیوندهای سلطه کماکان پابرجاست؛ خواه آن‌ها از قدرتشان استفاده کنند یا نکنند (۲۰۲۰: ۴۲-۴) و آزادی مستلزم غیاب سلطه است. به همین

دلیل عدم‌وابستگی و خودآیینی اقتصادی برای تضمین آزادی مسئله‌ای بنیادی است. جمهوری‌خواهی این مهم را تأیید می‌کند (تورس، ۲۰۱۸) و فمینیسم نیز؛ اما نه به شیوه‌ای یکسان.

اگرچه جمهوری‌خواهی هرگونه پیوند سلطه‌گرانه اعم از عقود ازدواج و مناسبات قانونی و کار در ازای دستمزد و سازمان استبدادی تولید سرمایه‌داری را محکوم می‌کند، برخی جمهوری‌خواهان معتقدند که جنس، جنسیت و «نژاد» موضوعاتی پیشاسیاسی‌اند و تمرکز ما باید بر «مبارزه‌ی طبقاتی و جهان‌شمول‌گرایی سکولار و جمهوری‌خواهانه» باشد (امسل ۳۷، ۲۰۱۳). این چارچوب قائل به اولویت «شور سیاسی»‌ای است که از «میهن‌دوستی جمهوری‌خواهانه» حمایت می‌کند (ویرولی ۳۸، ۲۰۰۱)؛ اما این نگاه مورد مناقشه است.

برای مثال، جنس، جنسیت، «نژاد» و قومیت هیچ‌یک مقوله‌های طبیعی تفاوت‌برانگیزی نیستند که مقدم بر مناسبات سیاسی باشند. آن‌ها در مناسبات قدرت که از حیث تاریخی محصول تصادف است، شکل گرفته‌اند؛ مناسباتی که در آن سلب مالکیت بر برخی بیش از دیگران تأثیر گذاشته است. مکاتب فمینیستی و تاریخی در نشان‌دادن این موضوع به پیش رفته‌اند.

در واقع، سیاست فمینیستی درباره‌ی خودآیینی اقتصادی و وابستگی به تفصیل بحث کرده است. فمینیست‌ها این واقعیت را به‌شدت محکوم کرده‌اند که زنان و بدن‌های زنانه متحمل بیشترین آسیب‌ها از سلب مالکیت مادی می‌شوند و این وضعیت متعاقباً آزادی‌شان را هرچه بیشتر محدود می‌کند. فمینیست‌ها در فضای آکادمی نیز، همچون در کارهای مردمی و در اعتراضات خیابانی و فضاهای نهادی، نشان داده‌اند که سلب مالکیت، مشخصه‌های جنسی، جنسیتی و نژادی دارد. آن‌ها نشان داده‌اند که استثمار سرمایه‌دارانه از زنان و بدن‌های زنانه شکل ویژه‌ی خود را دارد و چندین برابر شدیدتر است [از سایر اشکال استثمار]. این وضعیت نه منحصر به آخرین مرحله‌های سرمایه‌داری، که همواره در طول تاریخ [سرمایه‌داری] تداوم داشته است.

برای مثال، زنان، به موجب قوانین اساسی آمریکای لاتین پس از استقلال، ملیت^{۳۹} داشتند اما کماکان برای ایفای حقوق سیاسی‌شان محروم از [شأن] شهروندی^{۴۰} بودند. در این قوانین برابری همه‌ی شهروندان در برابر قانون اعلام می‌شد اما شهروندی تلویحاً همچون قلمرویی مردانه تعریف شده بود که در آن مردان حق مدیریت دارایی‌های مشترک (حاصل از ازدواج) و اموال متعلق به زن (پیش از ازدواج) را در اختیار داشتند. این در حالی است که زنان مدت مدیدی از حق مالکیت بهره‌مند نبودند یا به‌صورت بسیار محدود از آن بهره‌مند بودند؛ وضعیتی که در برخی از کشورهای آمریکای لاتین تا پایان سده‌ی بیستم ادامه داشت (دیر ۴۱ و لئون ۴۲، ۲۰۰۲).

در حال حاضر، نقشه‌ی سلب مالکیت حساس به تقسیم‌کار جنسی، نژادی و اجتماعی است. شاخص‌های فقر این نکته را به‌وضوح در آمریکای لاتین و سایر مناطق نشان می‌دهد. در آمریکای لاتین، احتمال فقیرشدن زنان بیش از مردان است و زنان با احتمال بیشتری در وضعیت فقر باقی می‌مانند. حتی زمانی که نرخ فقر کاهش می‌یابد، چنان‌که در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۴ در آمریکای لاتین چنین شد، تعداد زنان فقیرشده افزایش پیدا می‌کند (تورس، ۲۰۱۹). به همین ترتیب، احتمال فقیرشدن در خانواده‌های زنان سرپرست خانوار به‌نحو معناداری بیشتر است (زنان ملل متحد^{۴۳}، ۲۰۱۷). سطح تحصیلات زنان توضیح‌دهنده‌ی این وضعیت نیست^[۵] زیرا زنان حضور فزاینده‌ای در نهادهای آموزشی دارند و به‌طور میانگین، بیشتر تحصیل می‌کنند (ECLAC44, 2019). وضعیت زنان تحت ستم نژادی وخیم‌تر است. برای مثال، زنان بومی صرف‌نظر از سطح تحصیلات‌شان همواره در پایین‌ترین سطوح درآمدی قرار دارند (همان).

نتیجه این‌که، رسیدن به سطوح پایین‌تر فقر به معنی کمترشدن فقر زنان نیست؛ [این از آن روست که] فرایندهای خاص نابرابری جنسیتی در سیاست‌های مبارزه با فقر

39. nationality

40. citizenship

41. Deere

42. León

43. UN-Women

44. United Nations Economic Commission for Latin America and the Caribbean

در نظر گرفته نمی‌شود. زنان، به‌ویژه زنان تحت ستم نژادی، زنان جوان، ترنس و تراجنسیتی^{۴۵} (تورس، ۲۰۲۱) کماکان بیشترین تعداد را در میان خانوارهای فقیر و به‌شدت فقیر به خود اختصاص می‌دهند (تورس، ۲۰۲۱).

این وضعیت در مواقع بحران وخیم‌تر می‌شود. همه‌گیری جهانی کووید ۱۹ این مسئله را به‌وضوح نشان داد. بحران سلامت عمومی شکاف فقر را میان زنان و مردان بیشتر خواهد کرد و ۴۷ میلیون زن و دختر را به سمت فقیرشدن سوق می‌دهد. بر اساس برآوردهای سازمان ملل متحد پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲۰۳۰ میلادی به‌ازای هر صد مردی که در فقر زندگی می‌کند ۱۲۱ زن در سراسر جهان در فقر باشد (زنان ملل متحد، ۲۰۲۰).

نرخ و شکل مشارکت زنان در بازار کار نیز مؤید این مسئله است. به‌گفته‌ی روزابت ماس کانتر^{۴۶} (۱۹۷۷) جذب زنان در بازار کار، بنیادی‌ترین انقلاب اجتماعی خاموش قرن بیستم بود که از رهگذر تغییرات بازار کار و چارچوب نهادی (قانونی) و پیشرفت‌های تحصیلی ممکن شد؛ انقلابی که ثمره‌اش کاهش نرخ باروری، تغییر در مناسبات خانوادگی و امکان‌های بیشتر تصمیم‌گیری [برای زنان] بود (اوولیو^{۴۷} و دی‌لازا، ۴۸، ۲۰۱۷). اگرچه این روند هنوز رو به پیش‌روی است (در سال‌های اخیر با سرعتی بسیار کم‌تر)، اما هم‌چنان نرخ مشارکت زنان در بازار کار دوسوم مردان و نرخ بیکاری آن‌ها به‌مراتب بالاتر از مردان است.^[۶]

فاصله‌ی میان سطح درآمد زنان و مردان نیز بسیار زیاد است؛ خواه آن‌ها کارمند کسی باشند یا خویش‌فرما. بدون درنظرگیری متغیرهای مرتبط با حضور عوامل مختلف مرتبط با محیط و نوع کار، درآمد زنان ۱۷ درصد کمتر از مردانی است که در یک رده‌ی سنی و تحصیلاتی با آن‌ها قرار دارند (سازمان بین‌المللی کار، ۲۰۱۹). به‌علاوه، حضور زنان در مشاغل کم‌درآمد و کسب‌وکارهای کوچک بسیار بیشتر از مردان است. درعین‌حال، زنان اغلب مشغول به کار در مشاغل ساده (غیرتخصصی) و ناامن‌ترند؛ مشاغلی با سودآوری اندک که اغلب به‌صورت پاره‌وقت و با دستمزدهای نسبتاً پایین

45. transvestite

46. Rosabeth Moss Kanter

47. Avolio

48. Di Laura

انجام می‌شوند (اوولیبو و دی‌لارا، ۲۰۱۷) و مزایای اجتماعی کم‌تری دارند (ولر و روتلیسبرگر، ۲۰۱۱). زنان بیش از مردان در مشاغل غیررسمی و بی‌ثبات کار می‌کنند که این خود اثراتی منفی بر حقوق بازنشستگی آن‌ها در طرح مستمری مشارکتی^[۷] می‌گذارد و خودآیینی اقتصادی‌شان را در دوران کهن‌سالی به خطر می‌اندازد (ECLAC, 2018). همچنین، زنان برای پیشرفت حرفه‌ای و دسترسی به فرصت‌های شغلی با مزایای بهتر و قدرت تصمیم‌گیری بیشتر، با مشکلات جدی‌تری مواجه‌اند.^[۸] مقوله‌ی میانجی‌ای به نام نژاد، مسئله‌ای اساسی است. تأثیر افزایش سطح تحصیلات بر تفاوت درآمد میان زنان و مردان فقط به میانجی «نژاد» و قومیت اتفاق می‌افتد.^[۹]

واضح‌تر دیدن این شاخص‌ها برای بحث حاضر ضروری است: تقریباً یک زن از هر سه زن در این منطقه فاقد درآمد است (در برخی کشورها مانند السالوادور و گواتمالا تعداد بیشتر از این است). این رقم گرچه در آغاز سده‌ی بیست‌ویکم بالاتر بود (۴۱ درصد)، اما هنوز هم بیشتر از مردان است.^[۱۰] این وابستگی اقتصادی مانعی جدی برای زنان است و آن‌ها را از ترک خانه‌ای که در آن قربانی خشونت‌اند بازمی‌دارد یا امکان‌شان را برای‌شان محدود می‌کند، توانایی آن‌ها را برای مذاکره در فضای خانگی و مشارکت در فضای عمومی کاهش می‌دهد و شرایط نامساعد ساختاری را در داخل و خارج از بازار کار بازتولید می‌کند. فمینیست‌ها با آشکارکردن این موضوع و سیاسی‌ساختن آن به [پیشبرد] بحث‌های جمهوری‌خواهی درباره‌ی سلب مالکیت، وابستگی و آزادی بسیار کمک رسانده‌اند.

با توجه به تمام دلایل گفته‌شده، زن بودن یا زن تحت تبعیض نژادی بودن، آن‌طور که برخی از جمهوری‌خواهان در نظر گرفته‌اند، اموری پیشاسیاسی نیستند و پیشاسیاسی قلمدادکردنشان یعنی نادیده‌گرفتن این واقعیت که این‌ها مقوله‌های بی‌چون‌وچرای سلطه‌اند (فریزر ۴۹، ۲۰۰۶). هم جنسیت و هم «نژاد» اصول مبنایی سازمان‌یافتن نقشه‌ی سلب مالکیتی‌اند که امروز در سراسر جهان جریان دارد.

به‌تازگی بحثی میان فمینیست‌ها مطرح شده که جمهوری‌خواهی مدت‌ها به آن پرداخته بود: بدهی. فمینیست‌ها اما آن را در مسیر جدیدی مطرح کرده‌اند. امروز، بیش از هر زمان دیگری، بدهی یک ابزار مرجح برای شکل‌های جدید استثمار است؛ ابزاری که اگر طبقه، جنس، جنسیت و نژاد را در نظر بگیریم، قدرت استثمارگری‌اش بیشتر می‌شود.

فدریچی،^{۵۰} گگو^{۵۱} و کاوالرو^{۵۲} (۲۰۲۱) و فمینیست‌های دیگر به این بحث دامن زده‌اند که چگونه سیاست‌های تعدیل ساختاری در قالب بدهی خانگی به خانوارها و به زنان تحمیل می‌شود. آن‌ها از یکی از مشخصه‌های سرمایه‌داری معاصر پرده برداشته‌اند: مالی‌سازی تصاعدی زندگی کارگران مزدبگیر و مردم و خانوارهای فقیرشده. مردم برای جبران کاهش درآمد واقعی یا درآمد از دست‌رفته، به اعتبارات [بانکی] متوسل می‌شوند (استاکهامر، ۵۳، ۲۰۱۲). داده‌های صندوق بین‌المللی پول نشان می‌دهد که از دهه‌ی ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۱۶ میلادی، بدهی خانوار نسبت به تولید ناخالص داخلی در کشورهایی با «اقتصاد بازار نوظهور» بین ۱۵ تا ۲۱ درصد افزایش یافته است (ولکس^{۵۴}، ۲۰۱۷). در سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷ میلادی این رقم در شیلی ۲۵/۹ درصد، در کلمبیا ۲۳/۸ درصد و در مکزیک ۲۰/۷ درصد بود. بدهی خانوار در دوران همه‌گیری [کووید ۱۹] به‌شدت افزایش یافت و به‌ویژه زنان را در معرض وابستگی بیشتر قرار داد. شکل‌های بازتولید زندگی بیش از پیش متزلزل و بی‌ثبات شد و مسئولیت این بازتولید بر عهده‌ی خانوارها و زنان گذاشته شد (کاوالرو و گگو، ۲۰۱۹).

در واقع، سازوکار مقرر برای تأمین این بدهی‌ها – یعنی رابطه‌ی میان بدهکار و بستانکار – موجد وابستگی است، آینده را تاخت می‌زند، و فرمان‌بری را تضمین می‌کند: فرد برای اینکه بتواند بدهی‌اش را پرداخت کند مجبور می‌شود به هر شغلی تن بدهد (کاوالرو و گگو، ۲۰۱۹). این وضعیت، بی‌ثباتی اجتماعی حداکثری و گسترده‌ای را بازتولید می‌کند. به همین دلیل است که سیاست فمینیستی بر نافرمانی مالی فردی و

50. S. Federici

51. V. Gago

52. L. Cavallero

53. Stockhammer

54. Valckx

آزادی، خودآیینی و وابستگی (متقابل)

جمعی تأکید دارد و بر اهمیت به رسمیت شناختن این مسئله پافشاری می کند که مبارزه با بدهکاری خانوارهای فقیرشده، مبارزه با خشونت مالکیت و برای آزادی است. بنابراین، رابطه‌ی میان مالکیت و آزادی تصدیق می شود: دغدغه‌ی بازتولید زندگی چیزی نیست جز نابودکردن آن شکل‌های خاص فرمان‌بری که سالب آزادی ماست.

امر عمومی، امر خانگی و امر خصوصی

به‌رغم همه‌ی آنچه که پیش‌تر ذکر شد، فمینیست‌ها از طریق سیاسی ساختن خانواده و فضای خانگی نیز با نابرابری مبارزه می کنند. این مهم دست‌کم به دو روش مرتبط به یکدیگر انجام شده است: آن‌ها از یک سو محوریت نهادی خانواده را در تفکر سیاسی احیا کرده و از سوی دیگر، به تقسیم‌بندی‌هایی اعتراض کرده‌اند که لیبرالیسم میان امر «عمومی» و «خصوصی» ایجاد کرده و آن را همچون نظم‌ی طبیعی عینیت بخشیده است. فمینیست‌ها مؤکداً اعلام کرده‌اند که «اندرونی‌ها» و «بیرونی‌ها» چیزی جز آنات هم‌ساز^{۵۵} بازتولید سرمایه‌داری نیستند.

لیبرالیسم همواره به دنبال آن بوده تا از عرصه‌ها و فعالیت‌های گوناگون، از جمله عرصه‌ی خانگی و هم‌چنین دنیای مالکیت و گردش اقتصادی، با این ادعا که موضوعاتی خصوصی‌اند سیاست‌زدایی کند و البته در این ماجرا به موفقیت‌هایی موردی و هر از چندی هم دست یافته است (بن حبیب^{۵۶}، ۱۹۹۲). فمینیست‌های لیبرال مانند مارتا نوسبام^{۵۷} درباره‌ی تمایز میان امر عمومی و خصوصی بحث کرده و به آنچه به زعم‌شان کم‌توجهی نظریه‌های لیبرال درباره‌ی عدالت به مقوله‌ی خانواده بوده پرداخته‌اند. از دیدگاه آن‌ها، زنان برای رسیدن به آزادی و خودآیینی در سپهر خصوصی متحمل هزینه‌های گزافی شده‌اند. اما این موضع انتقادی نتوانسته است از تناقضی اجتناب کند که هنگام تحلیل خانواده هم‌چون قسمی فضای منفعت عمومی و تصدیق آن هم‌چون حوزه‌ی خصوصی عشق و مراقبت رخ می‌دهد (کاستیلو، ۲۰۲۱).

55. co-constituent instances

57. Martha Nussbaum

56. Benhabib

سایر رویکردهای فمینیستی نیز در قالب اصطلاحات دیگری، بر دلالت‌های تفکیک امر عمومی از امر خصوصی تمرکز کرده‌اند. کارول پیتمن^{۵۸} (۱۹۸۳) می‌گوید این تفکیک، قسمی رازواره‌کردن واقعیت پدرسالارانه‌ی لیبرالیسم است. به گفته‌ی او، سوژه‌ی آزاد و توانمند برای تولید و مشارکت در مناسبات قراردادی سوژه‌ای مردانه است که – بی‌آن‌که چنین باشد – همچون سوژه‌ای جهان‌شمول نمایش داده می‌شود. این در حالی است که نحوه‌ی حضور زنان در زندگی عمومی کماکان به میانجی‌موقعیت آن‌ها در زندگی به اصطلاح خصوصی صورت می‌پذیرد؛ آن‌جا که مکان «طبیعی» آن‌هاست و بی‌ربط به سیاست به حساب می‌آید.

زنان طی مبارزات سوسیالیستی نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم توانستند در سیاسی‌ساختن فضای خانگی و کارهای نامرئی‌ای که در فضای خانگی انجام می‌دادند (و کماکان انجام می‌دهند) به پیشرفت‌هایی دست یابند. آن‌ها مطالبات‌شان را از دولت‌های «سوسیالیست واقعاً موجود» طلب کردند؛ مطالباتی مانند مهدکودک‌های عمومی، غذاخوری‌های کارگری و خدماتی که شرایط بهتری برای کار مزدی‌شان فراهم می‌کرد. پس از دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی فمینیست‌های ایتالیایی و آمریکایی نشان دادند که کار خانگی بدون دستمزد (کار پرداخت‌نشده) همان چیزی است که بازتولید نیروی کار را امکان‌پذیر می‌کند: کسانی که مشغول به کار مزدی‌اند نیاز دارند که نیروی کارشان بازتولید شود و این امر مستلزم مراقبت مستقیم و غیرمستقیمی‌ست که دیگران به آن‌ها ارزانی می‌دارند. در واقع دو «خط مونتاژ» در اینجا وجود دارد: «در یک خط مونتاژ کالا تولید می‌شود و در دیگری کارگر تولید می‌شود و خانه محور آن است» (فدریچی، ۲۰۱۸). اینکه کار خانگی اغلب کاری است بی‌مزد به معنی کارنبودنش نیست؛ کار خانگی با تخصیص زمان و زحمت و منابع، تضمین‌کننده‌ی بازتولید کارگرانی است که به کار مزدی مشغول‌اند (یا در زمان دیگری از زندگی‌شان به کار مزدی مشغول می‌شوند). کاربودن یا کارنبودن را دستمزد تعیین نمی‌کند.

به این ترتیب، فمینیست‌ها به سیاسی‌ساختن فضای خانگی مبادرت کرده و از این‌که همواره سعی شده تا فضای خانگی از بحث‌های مربوط به امر عمومی و خیر

58. Carole Pateman

مشترک^{۵۹} حذف شود به شدت انتقاد کرده‌اند. آن‌ها در مقابل نشان داده‌اند که آنچه در خانه می‌گذرد برای تداوم زندگی، بازتولید نیروی کار و به‌طور کلی برای نظام‌های اجتماعی بسیار کلیدی است. اگر دولت‌ها، بازارها و مردها هیچ مسئولیتی در قبال این موضوع نپذیرند - چنان‌که در طول تاریخ نیز چنین بوده است - زنان، در نتیجه، هرچه بیشتر وابسته خواهند شد. برای مثال، بار سنگینی که در خانواده‌ها بر دوش زنان است سبب مشارکت کم‌تر آن‌ها در بازار کار یا کار در شرایط به‌مراتب بی‌ثبات‌تر شده است؛ آن‌ها به کار با دستمزدهای کم‌تر یا کار در مشاغل معطف و موقت تن می‌دهند برای آنکه مجال انجام کارهای خانه را نیز داشته باشند. بیش از نیمی از زنانی که در آمریکای لاتین بیرون از «جمعیت فعال اقتصادی» قرار دارند می‌گویند مسائل خانوادگی (که اغلب مربوط به کار خانگی و کار مراقبتی است) مانع اصلی آن‌ها برای انجام کار مزدی است (VV. AA 2020). به‌علاوه، این تقسیم‌کار جنسیتی، بازتصدیق پیوند کار بی‌مزد با «زنانگی» است، امکان خروج زنان را از چرخه‌ی خشونت محدود می‌کند و آن‌ها را از مشارکت سیاسی و امثالهم بازمی‌دارد. این تقسیم‌کار جنسیتی هم‌چنین می‌تواند ناامنی شغلی مردان را تشدید کند اگر دستمزد آن‌ها، به این دلیل که زنان موظف به تأمین رایگان خدمات خانگی‌اند، به تنها منبع درآمد خانواده تبدیل شود (فدریچی، ۲۰۱۸).

با در نظر گرفتن آنچه که در خانه تحت عنوان موضوعی خصوصی، مقوله‌ای مرتبط با «اندرونی»، رخ می‌دهد، سوژه‌های متعدد تحت استثمار (که محدود به مزدبگیران نیستند) نامرئی می‌شوند؛ چنان‌که مدت‌زمان واقعی روز کاری (زیرا بسیاری از زنان هم‌زمان با انجام کار مزدی مسئولیت خانواده را نیز بر عهده دارند) و آن مهم‌ترین شیوه‌ی بازتولید نابرابری جنسیتی؛ یعنی تقسیم‌کار جنسیتی (فدریچی، ۲۰۱۳). این در حالی است که بازارها و دولت‌ها به استخراج ارزش از اقتصاد خانگی مشغول‌اند. در این صورت، شناسایی نکردن اینکه چه چیزی در خانه قسمی مسئله‌ی منفعت جمعی است، به کار می‌آید اما طبیعی نیست.

59. Common good

پیش از همه‌گیری کووید ۱۹ تقریباً ۷۷ درصد کارهای خانگی و مراقبت‌های بدون دستمزد توسط زنان و دختران نوجوان و خردسال در خانه‌ها انجام می‌شد؛ رقمی که روزانه ۱۲/۵ میلیارد ساعت کار بی‌مزد (پرداخت‌نشده) را در سراسر جهان تضمین می‌کرد (۷۷. AA 2020). اگر ما این داده را به زبان ارزش تولید ناخالص ملی برگردانیم، چیزی معادل ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی کشورهای آمریکای لاتین می‌شود. زنان فقیرتر زمانی بیش از این را وقف کار خانگی می‌کنند، اما [در نهایت] توفیری ندارد که موقعیت زنان در ساختار درآمدی چه باشد؛ هرچه باشد این مسئولیت بر عهده‌ی آن‌هاست: «زنان، حتی در خانوارهایی که در ثروتمندترین بخش جمعیت قرار دارند، باید دست‌کم حدود ۲۰ ساعت در هفته را صرف انجام کارهای بی‌مزد خانگی کنند (ECLAC, 2019: 146). بنابراین بی‌نصیب‌ماندن زنان از درآمد شخصی و وابستگی به افراد دیگر یا به خدمات کمکی (خدماتی که توسط سیستم‌های عمومی ناپایدار ارائه می‌شود) هم به نحوه‌ی سازمان‌یافتن حوزه‌ی خانگی و هم به سازمان بازار کار و به‌طور کلی به نظام‌های اجتماعی مرتبط است. نتیجه، تقسیم‌کار جنسیتی پررور و محکم و سرسختی است که به تقسیم‌کار اجتماعی زنجیر می‌شود و نابرابری را تداوم می‌بخشد.

سیاسی‌ساختن حوزه‌ی خانگی باب این بحث را باز کرد که اساساً چه چیز به‌عنوان امر خصوصی در نظر گرفته می‌شود و چه چیز به‌عنوان امر عمومی؟ بحثی که بر جمهوری خواهی تأثیرگذار بوده است. در تفکر سیاسی احیای جمهوری خواهی، خانواده امری حاشیه‌ای محسوب شده (برتومئو، ۲۰۱۲) و این مسئله احتمالاً در کنار دیگر دلایل، به دلیل قطع ارتباط نسبی جمهوری خواهی معاصر با فمینیسم بوده است. با وجود این، برتومئو و دومنک از مجرای جمهوری خواهی بر ضرورت تبیین معنی و مفهوم خصوصی بودن محیط رابطه‌ی عاطفی – هم از حیث تحلیلی و هم سیاسی – و راززدایی از حریم خصوصی خانگی تأکید کرده‌اند. از دید آن‌ها سرکوب پدرسالارانه/پاتریمونیل [پدرمیراثانه] هم در خانواده و هم در مناسبات جاری با کارفرمایان وجود دارد: یک شرکت خصوصی می‌تواند به همان میزان «خصوصی» باشد که خانواده «خصوصی» است، اگر تنها قاعده‌ی حاکم بر آن قدرت خصوصی تأسیس‌کنندگان باشد (برتومئو و دومنک، ۲۰۰۵). برعکس، خانواده دیگر فضایی خصوصی نخواهد بود آن زمانی که

«سیاسی» شده باشد و سایر نمایندگان نهادی بتوانند [البته] به شیوه‌ای غیر خودسرانه برای پشتیبانی از حقوق افراد نیازمند حمایت، در آن مداخله کنند. این همان کاری است که فمینیست‌ها با سیاسی‌ساختن کار مراقبتی بی‌مزد یا بدهی خانگی انجام داده‌اند. پیش‌تر در این خصوص بحث کرده‌ایم. جمهوری‌خواهی نیز به نوبه‌ی خود بر ضرورت شناسایی و به‌پرسش کشیدن تمامی فضاهای «خصوصی» پرتو نوری انداخته و بر این نکته تأکید کرده که ارتباط‌دادن ساحت خانه با امر خصوصی و قلمرو بیرون از خانه با امر عمومی تا چه اندازه به‌لحاظ سیاسی بی‌اعتبار است.

سرانجام، و در نتیجه‌ی سیاسی‌شدن مراقبت‌های متقابل که برای زندگی بسیار هم ضروری است، فمینیست‌ها این سؤال را مطرح کرده‌اند که آیا اساساً عدم وابستگی به‌خودی‌خود یک ارزش است یا بالعکس، لازم است چارچوبی خلق شود که در آن وابستگی متقابل کلید اصلی مناسبات سیاسی باشد؟ پافشاری فمینیستی بر وابستگی متقابل با تأکید جمهوری‌خواهان بر خودآیینی برخورد و راه گفت‌وگویی را میان این دو برنامه‌ی سیاسی باز می‌کند. این مکالمه در حال پیش‌روی است؛ برای مثال در تأملات مربوط به شهروندی مراقبت‌جویانه^{۶۰} (*cuidanía*) (رودریگز، ۲۰۱۰) و در بحث درباره‌ی موقعیت‌های نیازمند مراقبت (بیلیری ۲۰۲۰، ۶۳) و کاداهیا^{۶۱}.

شهروندی فمینیستی در گفت‌وگو با فهم جمهوری‌خواهی از شهروندبودن که وجود سیاسی مردم آزاد و رها از پیوندهای سلطه را طرح می‌کند اما بر سوژه تأکید دارد، بر این مهم تأکید می‌کند که شهروندان فقط در ارتباط و در پیوند با یکدیگر می‌توانند وجود داشته باشند. بنابراین فمینیست‌ها بر این امر صحنه می‌گذارند که وجود اجتماعی، فردی و جمعی متضمن مراقبت است و مراقبت موضوعی کلیدی در امور عمومی است. آنچه شهروندی مراقبت‌جویانه خوانده می‌شود در واقع مؤید تعهد به حذف‌نکردن دیگری است. این تعهد نه از برای حسن‌نیت، بلکه به این دلیل است که مراقبت این‌گونه از حیث نهادی تضمین می‌گردد و وابستگی متقابل حقوق و وظیفه‌ی داشتن عاملیت فعال در تأمین دوجانبه‌ی شرایط امکان زندگی‌های مان و حیات جمعی مان تصدیق

60. Care-Citizenship

61. Rodríguez

62. Biglieri

63. Cadahia

می‌شود. در این صورت، سیاسی‌ساختن که در مقابلِ خصوصی‌ساختنِ ساختارها و پیوندهای اجتماعی ما قرار دارد و محور اصلی فمینیسم و جمهوری‌خواهی‌ست، یک گام به جلو می‌رود.

بدن: خودآیینی از زاویه‌ای دیگر

پیش‌تر گفتیم که جمهوری‌خواهی و فمینیسم با هم بده‌بستان دارند و می‌توانند یک‌دیگر را در مبارزه علیه سلطه و استثمارِ تغذیه کنند که از مجرای روابط مبتنی بر وابستگی مادی و خصوصی‌شدنِ فضای خانه بازتولید می‌شود. از دید برخی از جمهوری‌خواهان و فمینیست‌ها، آزادی و خودآیینی با هم ساخته می‌شوند. فمینیست‌ها این اصل سیاسی را با تصدیقِ این امر رادیکال کرده‌اند که آزادیِ سیاسی، بی‌بروگر، محدود و یا ناموجود است وقتی خودآیینی درقبالِ خودِ بدنِ جنسی^{۶۴} وجود نداشته باشد. نداشتنِ خودآیینی نسبت به بدن^{۱۱} تاحدودی توسط سلب مالکیتِ مادی توضیح‌پذیر می‌شود. دایره‌ی خشونتی که از جنسیت نشئت می‌گیرد و محدودیت‌هایی که بر حقوقِ جنسی و بارداری وجود دارد، بر وجود زنان و بدن‌هایِ زنانه نفوذ پیدا می‌کند؛ فرقی هم ندارد که جایگاه‌شان در ساختار طبقاتی کجاست. اما زنان فقیر، که بیشتر در معرض سلب مالکیت‌شدگی قرار دارند، در سقط جنین‌های ناامن می‌میرند و با موانع مادی متنوعی هنگام خلاصی از موقعیت‌های خشونت‌آمیز روبه‌رو می‌شوند.

متوسط آمار جهانی استفاده از وسایلِ جلوگیری از بارداری، ناچیز و در حدود ۶۳ درصد است. در آمریکای لاتین و کارائیب، اگرچه امکان جلوگیری از بارداری بیشتر شده، اما هم‌چنان نابرابری‌های معناداری باقی است. به‌طور مثال، در هائیتی و بولیوی، آمار استفاده از لوازم جلوگیری از بارداری به ۴۰ درصد هم نمی‌رسد. آمار استفاده از لوازم طولانی‌مدت‌تر پیش‌گیری از بارداری در کل منطقه پایین است؛ خصوصاً وقتی از دختران بومی بین ۱۵ تا ۱۷ سال سخن می‌گوییم که از حیث امکانات رفاهی در نازل‌ترین سطح‌اند و در مناطق روستایی بدون هیچ‌گونه دسترسی آموزشی زندگی می‌کنند (گومز، ۲۰۱۹، ۶۵).

64. sexed body

65. Gómez

ناتوانی از پایان دادن به بارداری ناخواسته یکی از مهم‌ترین مسائل همیشگی است. تا همین اواخر، میان کشورهای آمریکای لاتین و کارائیب، تنها کوبا، پورتوریکو، گویان، اوروگوئه و گویان فرانسه اجازه‌ی سقط جنین را به‌طور قانونی می‌دادند و این درحالی‌ست که هم‌چنان در همان کشورها نیز دسترسی به خدمات بهداشتی با مشکل مواجه است. اخیراً آرژانتین و مکزیک نیز بعد از مبارزاتِ مجدانه‌ی فمینیستی به فهرست کشورهای پیوسته‌اند که سقط جنین را به‌طور قانونی به رسمیت شناخته‌اند. بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ میلادی، میانگین جهانی سالانه‌ی سقط جنین ۵۶ میلیون بود. به عبارت دیگر، از هر هزار زن ۱۵ تا ۴۴ ساله، ۳۵ زن سقط جنین انجام داده بودند (WHO, 2020). تخمین زده می‌شود که بین سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ هر میلادی این نرخ تقریباً ۷۳ میلیون بوده است. به عبارت دیگر، از هر هزار زن ۱۵ تا ۴۴ ساله، ۳۹ زن در این بازه‌ی زمانی سقط جنین انجام داده‌اند (WHO, 2020). هر سال ۲۵ میلیون بار سقط جنین در شرایط ناامن در سراسر جهان اتفاق می‌افتد. آمار ترسناک است. در کشورهای به‌اصطلاح درحال توسعه، ۷ میلیون زن سالانه به دلیل سقط جنین‌های ناامن یا مشکلات و مسائل مرتبط با نازایی بستری می‌شوند. بین ۴/۷ تا ۱۳/۲ درصد از آمار مرگ‌ومیر سالانه‌ی مادران به سقط جنین مربوط است (۸۰ هزار زن) (WHO, 2020). در آمریکای لاتین، از هر ۴ مورد برای پایان دادن خودخواسته به بارداری، ۳ مورد در شرایط ناامن است.

ضروری‌ست که مناسبات پیچیده را مرئی کنیم. جنبش‌های فمینیستی نشان داده‌اند که جرم‌انگاری سقط جنین، درواقع جرم‌انگاری فقر است (سانتیلانا، ۲۰۱۸، ۶۶) و تا زمانی که دولت‌ها حق پایان دادن خودخواسته به بارداری و وسایل مورد نیاز آن را تضمین نکنند، زنان در سقط‌جنین‌های مخفی خواهند مُرد یا فرزندان را از متجاوزان‌شان به دنیا خواهند آورد؛ فرزندان که معمولاً تنها فرزند ایشان خواهند بود. وقتی که سقط جنین غیرقانونی باشد، باز این زنان حاشیه‌ای و رنگین‌پوست‌اند که نمی‌توانند هزینه‌ی خدمات لازم بهداشتی و حرفه‌ای را فراهم کنند.

در طول همه‌گیری کووید ۱۹، هم دسترسی به لوازم جلوگیری از بارداری و هم پایان دادن خودخواسته به بارداری، خصوصاً در کشورهای جنوب جهانی به شدت تحت تأثیر قرار گرفت. اختصاص منابع درمانی به درمان کووید ۱۹ و ترس از رفتن به بیمارستان‌ها، در کنار دیگر مسائل، کنترل زنان را بر بدن‌هایشان و سکسوالیته‌شان کاهش داد؛ همان‌گونه که در طول دیگر بحران‌های مرتبط با سلامتی اتفاق افتاده بود. همین مسئله درباره‌ی دسترسی ترنس‌ها و دگرباشان به خدمات بهداشتی و جنسی صادق بود.

از طرف دیگر، همداری جهانی ناظر بر افزایش خشونت جنسیتی درون فضای خانه‌ها با آغاز همه‌گیری به صدا درآمد. محدودیت‌های رفت‌وآمد زنان را در خانه با حمله‌گران‌شان تنها گذاشت. انزوای اجتماعی موج می‌زد. هرچند مسئله‌ی خشونت جنسیتی که در خدشه‌دارشدن خودآیینی تنانه و فیزیکی محوری‌ست، از گذشته تاکنون در مقیاسی وسیع جریان داشته است.

این اشکال خشونت جنسی و جنسیتی تنها به واسطه‌ی جایگاه اقتصادی-اجتماعی فرد توضیح‌پذیر نیستند؛ هرچند که بین سلب مالکیت‌شدگی مادی و بازتولید خشونت ارتباط وثیقی وجود دارد. هم‌چنین این خشونت‌ها را نمی‌توان با نرخ جرایم عمومی اجتماعی توضیح داد. به‌طور مثال، کوبا و اروگوئه نرخ جرم اجتماعی پایینی دارند اما خشونت علیه زنان، دختران و بدن‌های زنانه در این کشورها همچنان بالاست. زنان ترنس، تراجنسیتی‌ها و تراجنسی‌ها به‌خاطر هویت جنسیتی و جنس‌شان به‌طور سیستماتیک در معرض خشونت‌اند.

فمینیست‌ها همواره پافشاری کرده‌اند که خشونت جنسیتی خاص است و نمی‌تواند به‌اتکای هنجار جهان‌شمولی چون خشونت اجتماعی توضیح داده شود. خشونت جنسیتی مناسبات قدرت نابرابری را به اجرا درمی‌آورد که بر اساس جنسیت منتسب به قربانی میسر شده است: قدرت نابرابر اجرا می‌شود زیرا که او چون یک زن هویت می‌یابد؛ هیچ دلیل دیگری در کار نیست. هنگام خشونت علیه مردان، هیچ مهر جنسیتی‌ای وجود ندارد. آن‌ها هم قربانی خشونت می‌شوند. منتها به این دلیل که فقیرند، مهاجرند، پیرند یا در معرض تهاجم نژادی‌اند. اما نه به این دلیل که مردند. و به دلیل مرد بودن، فرودست‌ترند و یا تصاحب‌پذیرند.

طبق گزارشی که سازمان ملل در سال ۲۰۱۹ منتشر کرد، ۸۷ هزار زن در سال ۲۰۱۷ عامدانه کشته شده بودند. در ۵۸ درصد از این موارد، جنایت‌گر فردی نزدیک بود: یا شریک زندگی یا یکی از اعضای خانواده. آمریکای لاتین دومین منطقه‌ی بسیار خطرناک برای یک زن در جهان است. آمار زن‌کشی توسط شریک زندگی یا یکی از اعضای خانواده ۱۶۰۰ نفر از صد هزار نفر است. چنین چیزی در مورد مردان صدق نمی‌کند (UNODC, 2019). در سال ۲۰۱۹، دست‌کم ۴ هزار و ۶۴۰ زن در آمریکای لاتین و کارائیب در موقعیتی که به زن‌بودن آن‌ها مرتبط بود، کشته شدند (ECLAC-Gender Equality Observatory, 2021). از هر ۳ زن، ۱ زن در این منطقه خشونت جنسی یا فیزیکی را در روابط خود تجربه کرده‌اند و ۷۷ درصد از جرائم جنسی این منطقه در خانه‌ها اتفاق می‌افتد (WHO, 2021).

در حملات به زنان، تصاحب بدن آن‌ها نقش اصلی را ایفا می‌کند. به‌طور مثال، تجاوز قبل از کشتن یا تعرض به بدن در فضاهای عمومی بسیار رایج است. در آزارهای جنسی‌ای که در محیط کار اتفاق می‌افتد، زمانی که قربانی زن است، انقیاد جنسی معمول است. در موقعیت‌های درگیری مسلحانه و خشونت سیاسی نیز چنین است. به‌علاوه، ممنوعیت‌های مرتبط با ترک خانه، از دیدار دوستان و خویشاوندان گرفته تا درس خواندن و کار کردن، خود بخشی از خشونت علیه زنان از سوی شریک زندگی‌شان به حساب می‌روند. جنایت‌کاران بندهای انقیاد را محکم و اطمینان حاصل می‌کنند که زنان خودآیینی اقتصادی‌شان را هم از دست بدهند و چرخه‌ی وابستگی، هم از حیث روانی و هم مادی و اجتماعی، کامل شود. این قسم از وابستگی تام‌وتمام در شرایطی که زنان قربانی خشونت جنسی خودآیینی اقتصادی ندارند، تقویت می‌گردد.

در سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۹ میلادی، ۱۸ کشور از آمریکای لاتین قواعدشان را برای تدقیق موارد زن‌کشی اصلاح و دو کشور زن‌کشی را در زمره‌ی قتل نفسی‌مشده شناسایی کردند. امروزه، ۳۳ کشور در آمریکای لاتین قوانینی را برای تنظیم اقدامات دولت علیه خشونت جنسیتی در حوزه‌ی خانه و روابط خانوادگی مقرر کرده‌اند. سایر کشورها نیز قوانینی را ترتیب داده‌اند که به قلمرو بازتولید خشونت جنسیتی در فضاهای عمومی، محیط کار، سیاست و از این قبیل وارد می‌شود. در سال ۲۰۱۹، بیش از ۲۰

کشور در آمریکای لاتین سیاست‌های ملی پیش‌گیری از خشونت جنسیتی داشتند. در ۱۳ کشور این منطقه نیز قوانین جامع محافظتی وجود دارد (ECLAC, 2019).
 با این همه، فمینیست‌ها تأکید می‌کنند که سیاست‌گذاری علیه خشونت جنسیتی، هم‌چنین سیاست‌گذاری علیه عدم امکان داشتن کنترل بر شرایط وجود داشتن نیز به شمار می‌رود؛ بر این که چگونه شخصی مجبور می‌شود کاری را خلاف اراده‌اش انجام دهد. سلب مالکیت مادی یعنی اینکه کسی امکان این را ندارد که بگوید نه. خشونت جنسیتی علیه بدن زنان نیز یعنی همین. فمینیست‌ها به این شیوه تلاش کرده‌اند که سلطه را از حوزه‌ی خصوصی بیرون بکشند: از طریق سیاسی ساختن خودآیینی بدن. برای جمهوری خواهان، این یک مسیر حیاتی برای رادیکال شدن است و باید چنین باشد.

دست آخر؛ مشارکت سیاسی

تفسیر فمینیستی از خودآیینی، یعنی تأکید بر وابستگی متقابل، دلالت بر امکان مداخله در حوزه‌ی عمومی، تصمیم‌گیری و مشارکت سیاسی به‌طور برابر دارد.
 لیبرالیسم و نسخه‌ی به‌روز آن در هیئت نولیبرالیسم امکان طرح مسائل مشترک را به‌واسطه‌ی «منافع گروهی» به بحث گذاشته است؛ اما «منافع گروهی» این واقعیت را نادیده می‌گیرد که مردم و گروه‌ها در شرایطی که بند هویت‌شان‌اند به سطح حوزه‌ی عمومی دسترسی پیدا نمی‌کنند. وجود بازیگران متعدد از انباشت قدرت جلوگیری نمی‌کند؛ چراکه ایده‌ی آن‌ها دارد از چارچوب (نخبه‌گرایانه‌ی) محدودی صحبت می‌کند. در این چارچوب سوژه‌ها و گروه‌ها از موقعیتی یکسان آغاز نمی‌کنند. آن‌ها نمی‌توانند از منابع مشابه استفاده کنند زیرا از آغاز موقعیت‌های متفاوت و فراتر/فروتری را در نظم سیاسی و اقتصادی اشغال کرده‌اند. فمینیست‌ها این واقعیت را تصریح نموده‌اند که با توجه به آن چه گفته شد، زنان و مردم تحت تبعیض نژادی، درحالی که رده‌ی پایین‌تری را در بازتولید نظم اقتصادی اشغال کرده‌اند، امکانات کم‌تری نیز در اختیار دارند تا خودشان را به چرخه‌ی مشارکت سیاسی نهادی برسانند. به‌طور مثال، در سال ۲۰۱۹ میلادی تنها ۲۴/۳ درصد از نمایندگان پارلمان در جهان زن بودند و

تنها در سه کشور زنان حداقل نیمی از جمعیت پارلمان را به خود اختصاص داده بودند (زنان ملل متحد، ۲۰۱۹).

پاسخ به این نابرابری از مجرای چندفرهنگی بودن جوامع، پاسخی که نولیبرال‌ها در دستور کارشان لحاظ می‌کنند، دسته‌ای از «سیاست‌های بازشناسی» خلق کرده است که تفاوت‌ها را ماندگار و آن‌ها را درون اجتماعات سیاسی ساختاریافته ادغام می‌کند. ایده‌ی چندفرهنگی بودن جوامع، کاری به رژیم‌های مالکیتی که جوامع نابرابر خلق می‌کنند، ندارد. در این حالت، طبقات اجتماعی موضوع تحقیق قرار نمی‌گیرند و نابرابری‌های ناشی از فقدان بازشناسی عادلانه‌ی گروه‌ها را می‌توان با در نظرگیری اینکه پیش‌تر ساختار نیافته‌اند، اصلاح کرد (تیلور ۶۷، ۲۰۰۱). این ایده درباره‌ی برابری‌سازی جایگاه است بدون آن‌که به بحث درباره‌ی سازمان اقتصادی یا تولید دیگر اشکال حیات سیاسی بپردازد (دیاز-پُلانکو ۶۸، ۲۰۰۷). شیوع نولیبرالیسم راضی به تغییری در نظم چیزها نیست. این نبردهای سیاسی مردمی‌اند، از جمله نبرد فمینیست‌ها، که در مسیر برنامه‌های دموکراتیکِ دربرگیرنده ادامه می‌دهند. از دل این نبردها، فضاهای چندگانه و متکثر سیاست آزمون می‌شوند؛ مکان‌هایی ازهم‌گسیخته که نظم‌های نابرابر قدرت در آن محل پرسش قرار می‌گیرند. قرار است تپندگی این مبارزات، از درون و بیرون نهادهای رسمی، مداخله‌ای در نظم نابرابری که مردم را احاطه کرده، صورت دهد.

این واقعیت که آزادی سیاسی و سلب مالکیت‌شدن مادی به‌هم مرتبط‌اند و با هم ساخته می‌شوند، در هر دو مسیر جمهوری‌خواهی و فمینیستی نشان داده شده است. ما باید هم از بازشناسی ناعادلانه بی‌رسیم و هم از نمایندگی سیاسی انحصاری و طردکننده و بازتوزیعی که یا اصلاً وجود ندارد یا بسیار محدود است. دستورکار فمینیستی بدهی عمومی و خانگی را زیر سؤال می‌برد، از خودآیینی اقتصادی حمایت می‌کند، بر وابستگی متقابل تأکید می‌ورزد، امر خانگی را سیاسی می‌سازد و نشان می‌دهد امر خصوصی تا چه پایه امری‌ست عمومی؛ برای این‌که از یک زندگی آزاد برای همگان دفاع کند و دعوی فضیلت شهروندی و مراقبت‌جویی وابسته به آن را مصرانه

پیش می‌کشد. سنتِ جمهوری‌خواهی می‌تواند وزنِ سیاست‌گذاریِ فمینیستی را سنگین کند. جمهوری‌خواهی نیاز دارد که ادبیات مرتبط با نقدِ نظمِ پدرسالاری را تغذیه کند. همان ادبیاتی که فمینیست‌ها بسط داده‌اند. مکالمه میان دو سنت و دستورکارهایِ آن‌ها، احیایی مختص به خود را می‌طلبند.

مشخصات متن اصلی:

Torres Santana, Ailynn (2022) "Freedom, Autonomy, and (inter)dependency" (Feminist Dialogues and Republican Debates on Democracy), *Theoria*, Issue 171, Vol. 69, No.2

منابع

Amselle, J. L. 2013. 'Hay que alejarse de planteamientos etnicistas y particularistas y recuperar lo social, la lucha de clases y el universalismo laico y republicano' [We must move away from ethnic and particularist approaches and recover the social, the class struggle and secular and republican universalism], Sin Permiso, 23 June. <http://www.sinpermiso.info/textos/hay-que-alejarse-de-planteamientos-etnicistas-y-particularistas-y-recuperar-lo-social-la-lucha-de>.

Avolio, B. and G. F. Di Laura. 2017. 'Progreso y evolución de la inserción de la mujer en actividades productivas y empresariales en América del Sur' [Progress and evolution of the insertion of women in productive and business activities in South America], *Revista CEPAL*, 122, 36-62.

Benhabib, S. 1992. 'Models of Public Space: Hannah Arendt, the Liberal Tradition, and Jürgen Habermas'. In C. J. Calhoun (ed), *Habermas and the Public Sphere*, Cambridge, MA: MIT Press.

Bertomeu, M. J. 2012. 'Fraternidad y mujeres: Fragmento de un ensayo de historia conceptual' [Fraternity and women: Fragment of a conceptual history essay]. *Estudios de Filosofía* (46): 9–24.

Bertomeu, M. J. and A. Domènech. 2005. 'Algunas consideraciones sobre método y substancia normativa en el debate republicano' [Some considerations on method and normative substance in the republican debate]. In M. J. Bertomeu, A. Domènech and A. de Francisco (eds), *Republicanismo y democracia*. Buenos Aires: Miño y Dávila Editores.

Bertomeu, M. J. and A. Domènech. 2007. 'Público y privado: Republicanismo y Feminismo académico' [Public and private: Republicanism and academic feminism]. *Sin Permiso*, 1 July. <https://www.sinpermiso.info/textos/pblico-yprivado-republicanismo-y-feminismo-acadmico>.

Biglieri, P. and L. Cadahia. 2020. 'El futuro en reversa' [The future in reverse], *IECCS*, 18 May, <https://elaboraciones sociales.unc.edu.ar/el-futuro-en-reversa/>.

Castillo, M. 2021. 'Coordenadas republicanas para una discusión feminista: lo privado y lo público, una vez más' [Republican coordinates for a feminist discussion: The private and the public, once again]. In F. Erazun and M. Castillo (eds), *Pensar la política en clave republicana. Debates sobre igualdad y libertad* [Think politics in a republican key: Debates about equality and freedom]. Neuquén: EDUCO – Universidad Nacional del Comahue, Editorial Universitaria del Comahue, 63–78.

Cavallero, L. and V. Gago. 2019. *Una lectura feminista de la deuda: Vivas, libres y desendeudadas nos queremos!* [A feminist reading of debt: Alive, free and without debt, we love each other!]. Buenos Aires: Fundación Rosa Luxemburgo.

Darat, N. 2019. 'Feminismo y ciudadanía: Más allá de la ciudadanía social con perspectiva de género' [Feminism and citizenship: Beyond

social citizenship with a gender perspective]. *Bajo Palabra, II Época* (22): 171–188.

Deere, C. D. and M. León. 2002. *Género, propiedad y empoderamiento: Tierra, estado y mercado en América Latina* [Gender, property, and empowerment: Land, state, and market in Latin America]. México DF, Quito: Universidad Nacional Autónoma de México, FLACSO Ecuador.

Díaz-Polanco, H. 2007. *Elogio de la diversidad: Globalización, multiculturalismo y etnofagia* [In praise of diversity: Globalization, multiculturalism, and ethnophagy]. Havana: Instituto Cubano de Investigaciones Culturales Juan Marinello.

Domènech, A. 2019. *El eclipse de la fraternidad* [The eclipse of brotherhood]. Madrid: Akal.

ECLAC. 2019. *La autonomía de las mujeres en escenarios económicos cambiantes* [The autonomy of women in changing economic scenarios]. Santiago: ECLAC.

ECLAC-Gender Equality Observatory. 2021. 'Feminicidio', Observatorio de Igualdad de Género de América Latina y el Caribe, [https://oig.cepal.org/es/indicadores/feminicidio#:~:text=En%20los%20pa%C3%ADses%20de%20Am%C3%A9rica,Bolivia%20\(2%2C1](https://oig.cepal.org/es/indicadores/feminicidio#:~:text=En%20los%20pa%C3%ADses%20de%20Am%C3%A9rica,Bolivia%20(2%2C1) (accessed 21 April 2021).

Federici, S. 2013. *Revolución en punto cero* [Revolution at point zero]. Madrid: Traficantes de Sueños.

Federici, S. 2018. *El patriarcado del salario: Críticas feministas al marxismo* [The patriarchy of salary: Feminist critiques of Marxism]. Madrid: Traficantes de Sueños. Federici, S.; V. Gago and L. Cavallero (eds). 2021. *¿Quién le debe a quién?* [Who owes whom?]. Buenos Aires: Tinta Limón.

Fraisse, G. 1999. 'Democracia exclusiva, república masculina' [Exclusive democracy, male republic]. In H. Quiroga (ed), *Filosofías*

de la ciudadanía [Philosophies of citizenship]. Rosario: Homo Sapiens Ediciones, 136-153.

Fraser, N. 2006. 'La justicia social en la era de la política de identidad: redistribución, reconocimiento y participación' [Social justice in the age of identity politics: Redistribution, recognition and participation]. In N. Fraser and A. Honneth (eds), ¿Redistribución o reconocimiento? Un debate político filosófico [Redistribution or recognition? A philosophical political debate]. Madrid: Ediciones Morata, 89–149.

Gauthier, F. 2014 'Olympe de Gouges: ¿historia o mistificación?' [Olympe de Gouges: History or Mystification?]. Sin Permiso, 16 March. <https://www.sinpermiso.info/textos/olymp-de-gouges-historia-o-mistificacin>.

Gómez, R. et.al. 2019. 'Contraceptive Use in Latin America and the Caribbean with a Focus on Long-Acting Reversible Contraceptives: Prevalence and Inequalities in 23 Countries'. The Lancet 7 (2), 227-235.

Guanche, J. C. 2017. 'República y socialismo, aquí y ahora: introducción a un dossier' [Republic and socialism, here and now: Introduction to a dossier]. Cuba Posible, 20 February. <https://cubaposible.com/introduccion-dossierrepublicanismo/>.

ILO. 2019. Panorama Laboral [Labour Outlook]. Lima: ILO.

Kanter, R. 1977. Men and Women in Corporations. New York: Basic Books.

Landes, J. B. 1988. Women and the Public Sphere in the Age of the French Revolution. Ithaca, NY: Cornell University Press.

Lucaccini, M. 2020 'Puentes entre feminismo(s) y republicanismo: reflexiones en torno a la libertad y la ciudadanía' [Bridges between feminism(s) and republicanism: Reflections on freedom and citizenship]. Revista Argentina de Ciencia Política 1 (25): 62–93.

Martínez-Cava, J. 2020. 'Gorros frigos en la guerra fría: el socialismo republicano de E. P. Thompson' [Phrygian caps in the Cold War: E. P. Thompson's republican socialism]. PhD diss., Universidad de Barcelona.

McPhee, P. 2013. Robespierre: A Revolutionary Life. New Haven, CT: Yale University Press.

Moreira, C., A. Delbono and M. Fernández. 2021. ISOQuito: Informe América Latina 2021, Montevideo: ONU-Mujeres, Articulación Feminista Marcosur, Unión Europea. https://lac.unwomen.org/sites/default/files/Field%20Office%20Americas/Documentos/Publicaciones/2021/10/Informe_ISOQ_AmricaLatina_v06-WEB.pdf.

Pateman, C. 1980 'The Disorder of Women: Women, Love, and the Sense of Justice'. *Ethics* 91 (1): 20–34.

Pateman, C. 1983. *The Sexual Contract*. Oxford: Polity Press.

Phillips, A. 2000. 'Feminism and Republicanism: Is This a Plausible Alliance?', *Journal of Political Philosophy* 8 (2): 279–293.

Pisarello, G. 2012. *Un largo Termidor: historia y crítica del constitucionalismo antidemocrático* [A long Thermidor: History and critique of anti-democratic constitutionalism]. Quito: Corte Constitucional del Ecuador.

Rodríguez, B. 2010. 'Hacia un estado post-patriarcal. feminismo y ciudadanía' [Towards a post-patriarchal state: Feminism and citizenship]. *Revista de Estudios Políticos* 149 (July–September): 87–122.

Santillana, A. 2018. 'No se penaliza el aborto sino la pobreza' [Abortion is not penalized but poverty]. *Pichincha Comunicaciones*, 15 October. <https://www.pichinchacomunicaciones.com.ec/no-se-penaliza-el-aborto-sino-la-pobrezaalejandra-santillana/>.

Shusterman, N. C. 2015. 'All of His Power Lies in the Distaff: Robespierre, Women and the French Revolution'. *Past & Present* 223 (1): 129–160.

Stockhammer, E. 2012. 'Financialization, Income Distribution and the Crisis'. *Investigación Económica, Facultad de Economía, UNAM, Vol. LXXI, (279), 39-70.*

Taylor, Ch. 2001. *El multiculturalismo y la 'política del reconocimiento' [Multiculturalism and the 'politics of recognition']*. México D.F: Fondo de Cultura Económica.

Torres, A. 2017. 'La ciudadanía republicana: el género y otros "márgenes"' [Republican citizenship: Gender and other 'margins']. *Cuba Posible*, 20 February. <https://cubaposible.com/la-ciudadania-republicana-genero-otrosmargenes/>.

Torres, A. 2018. 'Signos y realizaciones republicanas en América Latina: líneas gruesas para el diálogo con los populismos' [Republican signs and achievements in Latin America: Thick lines for dialogue with populism]. In L. Cadahia, V. Coronel and F. Ramírez (eds), *A contracorriente: materiales para una teoría renovada del populismo [Against the current: Materials for a renewed theory of populism]*. La Paz: Vicepresidencia del Estado Plurinacional de Bolivia.

Torres, A. 2021a. 'Cuidados, desde el centro de la política' [Care, from the centre of politics]. In A. Torres (ed), *Los cuidados: del centro de la vida al centro de la política*. Santiago: FES-ILDIS.

Torres, A. 2021b. 'Republicanism y feminismos: Una conversación necesaria' [Republicanism and feminisms: A necessary conversation]. In M. Marey (ed), *Teorías de la república y prácticas republicanas*. Barcelona: Herder.

UNODC. 2019. *Global Study on Homicide 2019*. Vienna: United Nations. <https://www.unodc.org/documents/data-and-analysis/gsh/Booklet1.pdf>.

UN-WOMEN. 2019. 'Hechos y cifras: liderazgo y participación política' [Facts and figures: Leadership and political participation]. <https://www.unwomen.org/es/what-we-do/leadership-and-political-participation/facts-and-figures>.

UN-WOMEN. 2017. El progreso de las mujeres en América Latina y el Caribe: Transformar las economías para realizar los derechos [The progress of women in Latin America and the Caribbean: Transforming economies to realize rights]. Panama: ONU Mujeres. https://lac.unwomen.org/sites/default/files/Field%20Office%20Americas/Documentos/Publicaciones/2017/07/UN16017_web.pdf.

UN-WOMEN. 2020. From Insight to Action: Gender Equality in the Wake of COVID-19. <https://www.unwomen.org/sites/default/files/Headquarters/Attachments/Sections/Library/Publications/2020/Gender-equality-in-the-wake-of-COVID-19-en.pdf>.

Valckx, N. 2017. 'Rising household debt: What it means for growth and stability'. Diálogo a Fondo: El blog del FMI sobre temas económicos de América Latina, 3 October. <https://blogs.imf.org/2017/10/03/risinghousehold-debt-what-it-means-for-growth-and-stability/>.

Viroli, M. 2001. 'El sentido olvidado del patriotismo republicano' [The forgotten sense of republican patriotism]. Isegoría 24, 5-14.

VV. AA. 2020. Time to Care: Unpaid and Underpaid Care Work and the Global Inequality Crisis. Oxford: Oxfam.

Weller, J. and C. Roethlisberger. 2011. La calidad del empleo en América Latina, serie Macroeconomía del Desarrollo [The quality of employment in Latin America, Macroeconomics of Development series]. Santiago: ECLAC.

WHO (World Health Organization). 2020. 'Prevención del aborto peligroso' [Prevention of unsafe abortion]. WHO, 25 November, <https://www.who.int/es/news-room/fact-sheets/detail/preventing-unsafe-abortion>.

WHO. 2021. 'Violencia contra la mujer' [Violence against women]. WHO, 8 March, <https://www.who.int/es/news-room/fact-sheets/detail/violenceagainst-women>

Young, I.M. 1996. 'Vida política y diferencia de grupo: Una crítica del ideal de ciudadanía universal' [Political life and group difference: A critique of the ideal of universal citizenship]. In C. Castells (ed), *Perspectivas feministas en teoría política*. Barcelona: Paidós ibérica, 99–126.

پانوشتها

^۱ تحت الشعاع قرار گرفتن جمهوری خواهی بحثی است که دومنک (۲۰۱۹) آن را مطرح کرده است.

^۲ در نیمه‌ی اول سده‌ی بیستم میلادی آثاری از هانس بارون (Hans Baron)، رزا فینک (Zera Fink) و کارولین رابینز (Carolyn Robbins) منتشر شد. سلسله‌آثاری که از دهه‌ی ۱۹۶۰ میلادی آغاز شد، با تألیفاتی از برنارد بیلین (Bernard Bailyn)، گوردن وود (Gordon Wood)، جان پوکاک (John Pocock) و کوئنتین اسکینر (Quentin Skinner) ادامه پیدا کرد.

^۳ الن میکسینز وود (Ellen Meiksins Wood)، آنتونی دومنک (Antoni Domenèch)، ماریا جولیا برتومئو (María Julia Bertomeu)، جراردو پیزارلو (Gerardo Pisarello)، دنیل راونتوس (Daniel Raventós)، فلورانس گوتیه (Florence Gauthier)، جوردی موندو (Jordi Mundó)، دیوید کسسیس (David Cassasa)، خولیو مارتینز-کاوا (Julio Martínez-Cava) بهره‌مند از این گنجینه بوده‌اند. آن‌ها هم‌چنین از توسعه‌ی تحلیلی متفکرانی استفاده کرده‌اند که در مدارای خارج از بحث‌های جمهوری خواهی به پیشبرد کارشان کمک کرده‌اند؛ افرادی همچون سیلویا فدریچی، پیتر لاینبوگ و نانسی فریزر.

^۴ نگاه کنید به: پیزارلو (۲۰۱۲) و مارتینز-کاوا (۲۰۲۰).

^۵ با این حال، میان سطح درآمد خانوار و احتمال این که اعضای جوانی در خانوار وجود داشته باشند که نه درس بخوانند و نه کار کنند، همبستگی بالایی وجود دارد. از آن جا که حضور زنان در خانوارهای فقیر بیشتر است، زنان جوان بیشتری هم احتمالاً در این گروه قرار دارند.

^۶ برای مطالعه‌ی آمار به‌روز شده می‌توانید رجوع کنید به: موریرا، دلبنو و فرناندز (۲۰۲۱).

^۷ این وضعیت در کشورهای مختلف یکسان نیست و به ساختار بازار کار (درجه‌ی رسمیت [سازمانی] و میزان درآمدها و غیره) و نهادینه‌بودن کار (قانون‌گذاری، گستره و پویایی چانه‌زنی جمعی، بازرسی کار و اموری از این قبیل) بستگی دارد.

^۸ سهم زنان از پست‌های مدیریتی از ۲۳ درصد در مکزیک تا ۱۶ درصد در آرژانتین متغیر است. در این منطقه، در ۵۳ درصد از شرکت‌ها هیچ زنی در تیم‌های مدیریتی حضور ندارد؛ درصدی بسیار بالاتر از میانگین جهان که ۳۲ درصد است (آولویو و دی‌لورا، ۲۰۱۷).

^۹ در میان افرادی که بیش از سیزده سال تحصیل کرده‌اند، بالاترین سطح درآمد از آن مردان غیربومی غیرافریقای است. پس از آن‌ها، مردان افریقای تبار قرار دارند و در رده‌ی سوم، زنان غیربومی و غیرافریقای، در رده‌ی چهارم، زنان افریقای تبار، و در آخر، مردان بومی و زنان بومی. زنان بومی در بدترین وضعیت [درآمدی] قرار دارند (ECLAC, 2019).

^{۱۰} ۱۳/۲ درصد از مردان این منطقه در این وضعیت قرار دارند (ECLAC, 2019).

^{۱۱} «خودآیینی جسمی»، متغیری است که توسط ISOQuito در آمریکای لاتین اندازه‌گیری می‌شود تا وضعیت زنان را در سراسر قاره بسنجد. شاخص‌های آن از دسترسی به لوازم پیشگیری از بارداری تا میزان باروری بزرگسالان و مرگ‌ومیر مادران را در برمی‌گیرد. این متغیر هم‌چنین خشونت جنسیتی را نیز اندازه‌گیری می‌کند. بنگرید به مورئیرا دلبانو و فرناندز (Moreira Delbono and Fernandez),